

آیا در حکومت اسلامی هر جرمی گناه است؟

سید جواد ورعی^۱

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۰۸/۲۷ - تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۳/۱۱/۱۴)

چکیده

آیا تخلف از قوانین و مقررات دولت اسلامی که در اصطلاح «جرم» نامیده می‌شود، «گناه» و مرتکب آن «فاسق» است و در قیامت مجازات دارد، یا صرفاً «تخلفی اجتماعی و مدنی» محسوب می‌شود که مجازات قانونی دارد؟ مبانی مختلف درباره ماهیت حکم حکومتی و قوانین دولت اسلامی، پاسخ‌های متفاوتی به این پرسش می‌دهند. در این مقاله به سه مبنا و پیامد هر کدام اشاره و سپس به آیات و روایات استناد می‌شود. مفاد آیات و روایات آن است که تخلف از «احکام شرعی» و «فرمان‌های حکومتی پیامبر (ص) و ائمه هدی (ع)»، نیز «قوانین دولت مشروع دینی در عصر غیبت»، با این شرط که تخلف از آنها نافرمانی خدا، پیامبر و امام معصوم باشد، گناه است. ولی گناه بودن سرپیچی از قوانین و مقررات عرفی مثل قوانین و مقرراتی که در جوامع دیگر هم برای تنظیم روابط اجتماعی وضع می‌شوند، محل تردید است، مگر آنکه تخلف از قوانین یادشده، عرفاً «اختلال در نظام اجتماعی»، «اضرار به غیر» و «مخالفت با اساس حکومت دینی» باشد که در این صورت گناه محسوب می‌شود و دارای آثار دنیوی و اخروی است. اما سرپیچی از قوانین به‌خودی خود گناه نیست، هر چند دارای مجازات دنیوی باشد.

واژه‌های کلیدی: جرم، شریعت، گناه، مجازات.

طرح مسئله

پرسش اصلی مقاله آن است که آیا در حکومت اسلامی هر جرمی گناه است یا فقط برخی جرایم گناه و دارای مجازات اخروی است؟ آیا قوانین عرفی که از سوی حکومت وضع می‌شود و به شرع هم ارتباطی ندارند، چون از سوی حکومت مشروع دینی وضع می‌شوند، جزو شرعند و تخلف از آنها علاوه بر جرم بودن، گناه است و در نتیجه مرتکب آن فاسق و علاوه بر مجازات دنیوی، دارای عقاب اخروی است؟ آیا میان زمان حضور و غیبت، و رهبر معصوم و غیرمعصوم از این جنبه تفاوتی وجود دارد؟ آیا میان احکام و قوانین در این موضوع فرقی هست؟

پاسخ به این پرسش‌ها به روشن شدن ماهیت احکام حکومتی و قوانین و مقررات دولتی و نسبت آنها با احکام شرعی بستگی دارد. با این توضیح که قوانین و مقررات دولتی را مصداقی از احکام حکومتی بدانیم. اگر کسی قوانین و مقررات دولتی را مصداق احکام حکومتی نداند، طبعاً استدلال‌های ارائه‌شده در این بحث شامل این دسته از قوانین و مقررات نخواهد شد.

ابتدا به نظریات مختلفی که در این زمینه وجود دارد، اشاره می‌کنیم و سپس به نقل و بررسی دلایلی از قرآن و روایات می‌پردازیم که ما را به پاسخ این پرسش می‌رسانند.

ضرورت و پیشینه بحث

پاسخ به پرسش مقاله از آن‌رو ضرورت دارد که وقتی حکومتی دینی در ایران تأسیس شد، برخی بر این باور بودند که باید به قوانین و مقررات کشور جنبه دینی و شرعی بخشید تا ضمانت اجرای آن تأمین یا تقویت شود. تقید مردم مؤمن به رعایت قوانین و مقررات اجتماعی چنانکه باور داشته باشند که قوانین و مقررات اجتماعی صیغه دینی و شرعی دارد و بر اطاعت از قوانین و مقررات آثاری چون ثواب اخروی و بر تخلف از قوانین عقاب اخروی مترتب می‌شود، افزایش می‌یابد. در این مسئله تردیدی وجود ندارد.

از طرف دیگر، بسیاری از قوانین و مقرراتی که از سوی مجلس، دولت، شوراهای شهر و روستا و نهادهای دیگر وضع می‌شود، بر اساس مصالحی است که متصدیان نهادهای مربوط تشخیص می‌دهند، نه لزوماً حاکم شرع و فقیه عادل با مشورت کارشناسان، هر چند در نهایت به او که محور نظام سیاسی است، استناد پیدا می‌کند. در موارد فراوانی قوانین و مقررات یادشده به مصلحت جامعه نیست و گاه بنابر مصالح و منافع

جناحی، گروهی یا فردی وضع می‌شوند و پس از مدت کوتاهی و با تغییر مدیران و متصدیان مربوط و به قدرت رسیدن گروه دیگر، تغییر می‌کنند و جای خود را به قوانین و مقررات دیگری می‌دهند. در چنین فضایی که جوامع را از آن گریزی نیست، برخی بر این باورند که مستند کردن همه این قوانین و مقررات به دین و شرعی شمردن آنها نه تنها ضمانت اجرای قوانین و مقررات را افزایش نمی‌دهد، بلکه نوعی بدبین کردن مردم به دیانت و شریعت است.

از سوی دیگر بسیاری از مردم که دغدغه دین و شریعت دارند، همواره این سؤال را در ذهن دارند و بر زبان می‌آورند که آیا این همه قوانین و مقرراتی که از سوی نهادهای مختلف دولتی و غیردولتی وضع می‌شود، جزو دین است و تخلف از آنها موجب عقاب در روز قیامت و سلب عدالت و فسق در دنیا است؟ آیا کسی که مثلاً یک مرتبه، نیمه‌شب از چراغ قرمز عبور کرده یا کسی که در بنای ساختمان منزلش بر خلاف مقررات شهرداری چند متر اضافه ساخته است، بدون آنکه اقدام او «اختلال نظام اجتماعی» باشد، مرتکب گناه شده است و اگر آن را تکرار کند، فاسق است؟ اگر موجب فسق شود، احکام فراوانی بر آن مترتب خواهد شد. اگر چنین فردی ولیّ امر، مفتی، قاضی، امام جمعه و جماعت، شاهد در دادگاه و ... باشد، دیگر نمی‌تواند به اعمال ولایت، افتاء، قضاوت، امامت یا شهادت در دادگاه بپردازد.

پرسش‌های زیاد از دفاتر رهبری و مراجع تقلید از ابتدای انقلاب تاکنون در این زمینه، نشانه وجود چنین دغدغه‌ای در اقشار مذهبی است؛ از این‌رو، بعید است کسی در ضرورت پرداختن به این بحث تردیدی داشته باشد.

پیشینه‌ای که برای این بحث می‌توان یافت، مطالبی است که برخی از علما در توجیه ضرورت استناد حکومت و ارکان و قوانین آن به شرع مطرح کرده‌اند (صافی گلپایگانی، ۱۳۶۳: ۳۶). همچنین در برخی از بیانات امام خمینی و پاسخ تعدادی از مراجع به استفتائاتی در این زمینه، می‌توان ردپای این بحث را مشاهده کرد. افزون بر آن، در برخی از کتب استدلالی در موضوع حکومت دینی و ولایت فقیه، به صورت مجمل مطرح شده است. تنها اثر مستقلی که نویسنده در این زمینه مشاهده کرده، کتابی است با عنوان «رابطه جرم و گناه» به قلم آقای سید صادق سید حسینی تاش که از سوی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمی قم منتشر شده است.

۱. ماهیت حکم حکومتی و قوانین دولتی

در این موضوع که ماهیت احکام حکومتی و قوانین و مقررات دولت اسلامی چیست؟ نظریات و مبانی مختلفی وجود دارد که به نقل، نقد و بررسی آنها می‌پردازیم.

۱.۱. حکم حکومتی، حکم شرعی است

تلقی رایج آن است که احکام حکومتی جزو دین و شریعت و در زمره احکام اولیه یا ثانویه‌اند و مخالفت با آنها معصیت و موجب فسق است. برخی از فقیهان این دسته از احکام را حکم اولی و برخی دیگر آنها را حکم ثانوی می‌دانند. با این توضیح که تنها «ضرر»، «حرج» و «اضطرار» از عناوین ثانویه نیست، بلکه «مصلحت عمومی» هم که ملاک احکام حکومتی است، عنوان ثانوی دیگری محسوب می‌شود. اینک نمونه‌هایی از نظر عالمان و متفکران دینی:

امام خمینی در مواردی تنها «حکومت اسلامی و ولایت فقیه» را از احکام اولیه دانسته‌اند، اما در یک مورد حکم حکومتی صادر شده از سوی حاکم اسلامی را هم حکم اولی و در چند مورد آن را حکم ثانوی شمرده‌اند. «حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول‌الله (ص) است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۰: ۴۵۱).

- «ولایت فقیه و حکم حکومتی از احکام اولیه است» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۰: ۴۲۷).
- «حکم مرحوم میرزای شیرازی در حرمت تنباکو چون حکم حکومتی بود، برای فقیه دیگر هم واجب‌الاتباع بود ... روی مصالح مسلمین و به‌عنوان «ثانوی» این حکم حکومتی را صادر فرمودند (امام خمینی، ۱۳۷۷: ۱۲۴).

- در پاسخ به پرسش کمیسیون امور بازرگانی مجلس مبنی بر اینکه: اختیاری که در تحریرالوسیله، به امام و والی داده شده تا بر اساس مصلحت جامعه تصمیم بگیرد، حکم اولی است یا ثانوی؟ مرقوم فرمودند: «حکم ثانوی است» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۷: ۴۲۳).

- این‌طور نیست که خدا در نظر نگرفته باشد که مصلحت برای یک ملت چیست ... احکام ثانویه برای همین معناست که گاهی یک مسائلی در جامعه‌ها پیش می‌آید که باید یک احکام ثانویه‌ای در کار باشد، آن هم احکام الهی است، منتها احکام ثانویه الهی است (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۷: ۲۴۹).

موارد پنج‌گانه فوق از امام خمینی در مقاطع گوناگون صادر شده که برخی با یکدیگر ناسازگار بوده و نیازمند جمع عرفی است.

در جملات اول و دوم اصل حکومت اسلامی و ولایت فقیه را از احکام اولیه دانسته‌اند. در جمله دوم حکم حکومتی را «حکم اولی» و در جملات بعدی آن را «حکم ثانوی» دانسته‌اند که با جمله دوم ناسازگارند. اما چگونه می‌توان ناسازگاری آنها را برطرف کرد؟ احتمال اول آن است که امام پیش از انقلاب و در دروس فقهی خود احکام حکومتی را «حکم ثانوی» می‌دانستند، ولی پس از انقلاب رأیشان تغییر کرده و آن را «حکم اولی» دانسته‌اند. اما این احتمال با عبارات چهارم و پنجم ایشان که به بعد از انقلاب مربوط می‌شوند، ناسازگار است.

احتمال دیگر آن است که ایشان از ابتدا حکم حکومتی را حکم اولی می‌دانستند، ولی «ثانوی» شمردن آن به اعتبار «موقت بودن» حکم میرزای شیرازی بوده است، نه «حکم ثانوی» مصطلح و قسیم «حکم اولی». اما این احتمال هم با عبارات اخیر سازگار نیست. احتمال سوم آن است که به‌طور کلی حکم حکومتی را حکم ثانوی می‌دانسته‌اند و چند بار هم در مقاطع گوناگون آن را تکرار کرده‌اند، اما در جمله دوم مقصودشان از حکم حکومتی، اصل حکومت بوده و عطف در جمله نیز عطف تفسیری است. به نظر نگارنده احتمال سوم اقوی است؛ زیرا:

اولاً، ثانوی بودن حکم حکومتی را چند مرتبه تکرار کرده‌اند، در حالی که اولی بودن آن را تنها یک مرتبه و به‌دنبال اصل ولایت آورده‌اند.

ثانیاً، حکم اولی بودن احکام حکومتی معنای محصلی ندارد؛ زیرا بر تعریف رایج از حکم اولی منطبق نیست. حکم اولی احکام ثابت و تغییرناپذیری است که خداوند سبحان بر اساس مصالح و مفاسد واقعی جعل کرده است. در حالی که حکم حکومتی حکمی است که حاکم جامعه اسلامی بر اساس مصالح متغیری که در شرایط متفاوت زمانی و مکانی متغیرند، جعل می‌کند. پس حکم حکومتی نه «ثابت و تغییرناپذیر» است و نه از «منشأ الهی و آسمانی» صادر می‌شود (که دو خصوصیت بارز حکم اولی است). از این‌رو، به احتمال بسیار قوی نظر ایشان ثانوی بودن احکام حکومتی است، گرچه خود حکومت و ولایت حکم اولی است. بر این اساس حکم حکومتی مثل خود حکومت جزو شریعت است، چون احکام ثانوی هم مثل احکام اولی بخشی از شریعت است.

آنچه از ایشان در مباحث اصولی هم بر جای مانده است نشان می‌دهد که احکام حکومتی پیامبر و جانشینان معصوم ایشان را جزو شرع شمرده‌اند و اطاعت از آنها را مثل اطاعت از احکام ثابت، واجب و تخلف از آنها را حرام و موجب فسق می‌دانند.

«أنّ الأوامر الصادرة عن رسول الله (ص) و عن الأئمة المعصومين (ع)، قد تكون صادرة بعنوان السلطنة الإلهية؛ و بما أنّهم مسلّطون على الرعيّة من قبل الله تعالى، و لهم الرئاسة العامّة، كأمره (ص) بالخروج مع جيش اسامة بن ثابت، و كأمر أمير المؤمنين (ع) بخروج الجيش للشام، و أشباههما، فهذه الأوامر بما أنّها صادرة منهم، واجبة الإطاعة، و التخلّف عنها - بنفسها و بما أنّها أوامرهم - حرامّ موجب للفسق؛ اوامر صادرة از رسول خدا و ائمه معصوم گاهی به عنوان سلطنت الهی و اینکه آنان از جانب خدا بر شهروندان سلطه و ریاست دارند، صادر می‌شوند، مثل فرمان پیغمبر مبنی بر خروج با لشکر اسامه، و فرمان امیرمؤمنان به خروج لشکر برای جنگ با شامیان و مانند آنها، اطاعت از این گونه فرامین به خاطر آنکه از سوی آنان صادر شده‌اند، واجب، و سرپیچی از آنها - هم به خودی خود و هم به لحاظ اینکه فرمان ولی امر است - حرام بوده و موجب فسق است» (امام خمینی، ۱۴۲۱: ۵۹).

اما عبارات دیگری از ایشان وجود دارد که ظاهرش متفاوت است.

«...كاحتمال كون تلك النواهي من الأحكام السلطانية، لا الشرعية. مع أنّ الحكم التنزيهي السلطاني بعيد في نفسه، مضافاً إلى أنّ أحكامه السلطانية، نافذة في الأمة إلى الأبد؛ ... مثل احتمال اینکه این نواهی از احکام حکومتی باشند، نه شرعی. با آنکه نهی حکومتی فی نفسه بعید است، گذشته از اینکه احکام حکومتی پیامبر برای همیشه برای امت نافذ است» (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۵: ۶۰۸).

از این عبارت استفاده می‌شود که «احکام حکومتی» قسیم «احکام شرعی» است، نه قسمی از احکام شرعی؛ بنابراین آثار «احکام شرعی» را ندارد.

اما به نظر می‌رسد که مراد از «الاحکام الشرعیه» در عبارت فوق معنای خاص و مضیق احکام شرعی بوده که همان احکام ثابت شرعی است، نه معنای عام و موسّع آن که شامل احکام حکومتی و متغیر هم می‌شود. به علاوه، اینکه حکم حکومتی «قسیم» حکم شرعی است، دلیل بر آن نیست که حکم حکومتی هیچ‌یک از آثار حکم شرعی را ندارد. ممکن است بسیاری از آثار حکم شرعی مثل «ثابت بودن»، «دارای مصلحت واقعی بودن» به تشخیص خدای متعال، و مانند آن را نداشته باشد، اما از این نظر که «حرمت داشته و نافرمانی آن موجب فسق می‌شود»، مثل حکم شرعی باشد.

نتیجه آنکه از دیدگاه ایشان، حکم حکومتی از احکام ثانویه و جزو شریعت است و «وجوب اطاعت» و «حرمت عصیان» و «فسق کسی که از اطاعت آن سر باز زند»، از جمله آثار آن است. البته ایشان در عبارت فوق تنها اوامر پیامبر و ائمه معصومین (ع) را دارای

این اثر دانسته‌اند. قهراً به ضمیمه «ولایتِ فقهای عادل در عصر غیبت و همانندی شئون آنان با شئون رسول خدا و ائمه هدی»، اوامر آنان هم دارای این اثر خواهد بود. افزون بر آن، ایشان در اوایل انقلاب در برابر کسانی که با دولت موقت منصوب خودشان مخالفت می‌کردند، هشدار دادند:

«ایشان را که من قرار دادم واجب‌التبایع است، ملت باید از او اتباع کند. یک حکومت عادی نیست، یک حکومت شرعی است؛ باید از او اتباع کنند. مخالفت با این حکومت، مخالفت با شرع است، قیام بر علیه شرع است. قیام بر علیه حکومت شرع جزایش در قانون ما هست، در فقه ما هست؛ و جزای آن بسیار زیاد است» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۶: ۵۹).
در جای دیگر آن را با حکومت مالک اشتر در مصر مقایسه کردند که از طرف علی(ع) منصوب شده بود (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۶: ۶۹).

نتیجه این نظریه آن است که تخلف از اوامر صادرشده از جانب رسول خدا و ائمه هدی به‌عنوان رهبران امت اسلامی که دارای زعامت سیاسی‌اند، و فقیه عادل در عصر غیبت، حرام و موجب فسق است.

از عبارات ایشان درباره دولت موقت بر می‌آید که آن را دولت اسلامی و شرعی و مخالفت با آن را حرام می‌دانستند، اما ظاهراً مقصود ایشان مخالفت با اصل و اساس دولت بود، نه مخالفت با یک مصوبه دولت پس از پذیرش اصل دولت؛ روی سخن ایشان در آن مقطع تاریخی با جریان‌ات ضد انقلاب بود که با اصل و اساس دولت موقت که از جانب امام نصب شده بود، مخالفت داشتند و کارشکنی می‌کردند، نه با کسانی که دولت را پذیرفته بودند ولی با یک تصمیم یا مصوبه دولت مخالفت می‌کردند. چنانکه بسیاری از علما و شخصیت‌های انقلابی و شاگردان امام در موارد متعددی با تصمیمات دولت موقت مخالف بودند و آن را اظهار هم می‌کردند. آیا به نظر امام همه آنان مرتکب معصیت می‌شدند و فاسق بودند؟! موضوع سخن در این بحث، دومی است.

آیا تخلف از قوانین و مقررات مصوب مجلس شورای اسلامی یا شوراهای شهر و روستا یا مقررات و آیین‌نامه‌های مصوب هیأت دولت و ادارات و سازمان‌های دولتی نیز حرام و موجب فسق است؟ و در روز قیامت عقاب دارد؟ پرسش‌هایی است که در این بخش به‌دنبال پاسخ آنیم.

از یکی از عبارات حضرت امام در «کتاب البیع» نکته دیگری هم به‌دست می‌آید و آنکه از نظر ایشان دست‌کم رسول خدا (ص) می‌تواند حکم حکومتی دائمی جعل و صادر کند. در حالی که احکام حکومتی معمولاً موقت و مادام‌المصلحه‌اند. احتمال دارد که این

تفاوت را بتوانیم میان رسول خدا و حاکمان مشروع دیگر، اعم از معصوم و غیرمعصوم قائل شویم که چون رسول خدا دارای «حق تشریح» بوده و می‌تواند مصلحت و مفسده واقعی و دائمی را تشخیص دهد، حق دارد حکم حکومتی دائمی هم جعل کند، در حالی که دیگران تنها حکم حکومتی موقتی جعل می‌کنند.

۲.۱. نظریه دوم: حکم حکومتی جزو دین و شریعت نیست

در میان متفکران اسلامی علامه طباطبایی با صراحت از تفاوت میان «احکام و قوانین شرعی» و «احکام و قوانین حکومتی» سخن گفته و تنها دسته اول را جزو دین دانسته است. ایشان با آنکه دسته دوم از قوانین را مانند دسته اول معتبر می‌شمارد، آنها را در محدوده شریعت نمی‌داند. عبارات وی چنین است:

«احکام و قوانین آسمانی که به واسطه وحی به رسول اکرم نازل شده و ما آنها را شریعت اسلام و احکام الله می‌نامیم، به موجب مدارک قطعی که در کتاب و سنت است، مقرراتی است ثابت و غیر قابل تغییر و اجرای آنها و مجازات متخلفین آنها به دست مقام ولایت اسلامی انجام می‌گیرد و در سایه قوانین شریعت و رعایت موافقت آنها، ولی امر می‌تواند یک سلسله مقرراتی وضع نموده به موقع اجرا بیاورد. مقررات نامبرده لازم‌الاجرا و مانند شریعت دارای اعتبار می‌باشند، با این تفاوت که قوانین آسمانی ثابت و غیر قابل تغییر و مقررات وضعی قابل تغییر، در ثبات و بقاء تابع مصلحتی می‌باشد که آنها را به وجود آورده است. و چون پیوسته زندگی جامعه انسانی در تحول و رو به تکامل است، طبعاً این مقررات تدریجاً تبدیل پیدا کرده، جای خود را به بهتر از خود خواهند داد» (طباطبایی، بی تا: ۸۳).

«مواد و قوانین ثابت که اسلام تشخیص می‌دهد، احکامی است که مجموعاً شریعت نامیده می‌شود» (طباطبایی، بی تا: ۸۵).

«احکام و مقرراتی که در جامعه اسلامی از مقام ولایت صادر می‌شود، عموماً قابل تغییر بوده، در بقاء و زوال تابع مصلحت وقت می‌باشد، و از این جهت شریعت نامیده نمی‌شوند، ولی خود مسئله ولایت و حکومت این‌طور نیست، مسئله ولایت مسئله‌ای است که هیچ اجتماعی در هیچ شرایطی نمی‌تواند از آن بی‌نیاز باشد... و از این رو، حکم ولایت یک حکم ثابت و غیر قابل تغییر فطری است» (طباطبایی، بی تا: ۹۳).

نظر ایشان در زمینه ثابت و دائمی بودن اصل ولایت و حکومت مانند دیدگاه امام است، و در این موضوع اختلافی مشاهده نمی‌شود، اما نسبت به احکامی که از حکومت

صادر می‌شود، اختلاف کاملاً روشن است. اینکه احکام حکومتی موقت هستند و جزو دین و شریعت نیستند و قهراً از نظر آثار با احکام ثابت که جزو دین است، تفاوت خواهد داشت. یکی از این تفاوت‌ها به این مسئله معطوف است که «فرمانبرداری از احکام حکومتی» افزون بر مصالحی که در مورد حکم وجود دارد، حاوی مصلحت دیگر و طبعاً دارای ثواب اخروی نیست، چنانکه «نافرمانی از احکام حکومتی» افزون بر مفسده‌ای که موجب شده است تا چنین حکمی صادر شود، دارای مفسده نیست و عقاب اخروی ندارد. شبیه اوامر و نواهی ارشادی که صرفاً ارشاد به حکمی است که عقل تشخیص می‌دهد و فراتر از مفسده و مصلحتی که ما را به آن ارشاد می‌کنند، مفسده و مصلحت دیگری در کار نیست.

از این جنبه نظریه مذکور با نظریه قبلی تفاوت پیدا می‌کند، چون بر اساس نظریه قبلی احکام حکومتی حکم اولی یا ثانوی بوده و جزو دین و بخشی از شریعت است و فرمانبرداری و نافرمانی آنها، اطاعت و عصیان فرامین دینی است، در حالی که این نظریه آنها را جزو دین و شریعت نمی‌داند. قهراً نه حکم اولی خواهد بود و نه حکم ثانوی، بلکه سنخ ثالثی از احکام است. تفاوتش با دو دسته مذکور این است که اولاً، منشأ صدورش شارع مقدس نیست، بلکه رهبر امت اسلامی است؛ ثانیاً، بر اساس مصالح موقتی جعل می‌شود که حاکم اسلامی تشخیص داده است، نه بر اساس مصلحت و مفسده واقعی و نفس‌الامری که خداوند جعل می‌کند.

در نتیجه، بر اساس این نظریه، هرچند اطاعت از احکام، قوانین و مقررات حکومتی واجب است، نه اطاعتش افزون بر آثار دنیوی دارای ثواب اخروی است و نه نافرمانی از آن موجب فسق در دنیا و عقاب در آخرت خواهد شد. فرمانبرداری و نافرمانی از این دسته احکام و قوانین، تنها دارای مصلحت و مفسده‌ای است که حاکم جامعه اسلامی بر اساس آن به جعل آنها مبادرت کرده است. البته حکومت می‌تواند برای تخلف از قوانین موضوعه خویش مجازات‌هایی را تعیین کند، اما به هر تقدیر نافرمانی قوانین و احکام حکومتی، گناه به معنای مصطلح آن نیست.

مگر آنکه احکام و قوانین حکومتی در حقیقت همان احکام شرعی باشد که پیامبر و امام فقط آن را ابلاغ می‌کنند. مثلاً دستور شرکت در جهاد می‌دهد یا حکومت فقط آنها را در قالب قانون درآورده و ضامن اجرای آنهاست، مثل ممنوعیت روزه‌خواری علنی یا ممنوعیت رباخواری و کلاهبرداری و تعیین مجازات حدی یا تعزیری برای آنها؛ در این صورت مخالفت با آنها، مخالفت با شرع است و این دسته از قوانین در واقع احکام ثابت شرعی محسوب می‌شوند، نه احکام حکومتی مصطلح.

اما پرسشی که پیش می‌آید آن است که آیا می‌توان گفت: تخلف از فرامین حکومتی رسول خدا (ص) و ائمه هدی (ع) به‌عنوان رهبر جامعه اسلامی مثل دستور شرکت در جنگ و جهاد یا پرداخت مالیات از سوی دارندگان اسب و مانند آن عقاب ندارد و موجب فسق نیست؟ آیا می‌توان چنین نظریه‌ای را به علامه طباطبایی نسبت داد؟ در جمع‌بندی بحث به این پرسش نیز پاسخ خواهیم داد.

۱.۳. نظریه سوم: حکم حکومتی در راستای تحقق احکام ثابت شرعی است

برخی از فقیهان، احکام و قوانین حکومتی را در حکم مقررات و آیین‌نامه‌های اجرایی قوانین ثابت شرعی شمرده‌اند. چنانکه دولت برای اجرایی و عملیاتی کردن قوانین مجلس، به تصویب مقررات و آیین‌نامه‌هایی اقدام می‌کند، ولی هرگز حق تصویب قوانینی را در عرض قوانین مجلس ندارد، حاکم اسلامی هم تنها می‌تواند به وضع قوانین، مقررات و آیین‌نامه‌هایی مبادرت کند که تحقق احکام ثابت الهی، اعم از اولی و ثانوی را تسهیل کنند. حاکم اسلامی حتی پیامبر اکرم (ص) شأنی در عرض خداوند حکیم (که قانونگذار حقیقی است) ندارد. تنها می‌تواند احکام، قوانین و مقرراتی را در جهت تحقق احکام شرعی جعل کند و به اجرا گذارد.

آیت‌الله صافی گلپایگانی از جمله این دسته از فقیهان است. ایشان معتقدند که علما و دانشمندان اسلامی با استفاده از آیه «اطيعو الله و اطيعو الرسول و اولی الامر منکم» (نساء: ۵۹) احکام را دو گروه دانسته‌اند:

۱. احکام اصلی که ثابت هستند و در گذر ایام تغییر نمی‌کند. فراز «اطيعو الله» ناظر به این دسته از احکام است و آیه وجوب اطاعت از این دسته از احکام را بیان می‌کند و فرقی نمی‌کند که دلیل آن قرآن باشد یا سنت.

۲. احکام حکومتی که به تناسب شرایط زمان و مکان تغییر می‌کنند، زیرا این دسته از احکام تابع مصالح و مفاسدی است که به تناسب شرایط مختلف دگرگون می‌شوند. گاهی حاکم - مثلاً - فروش غلات را به کفار یا انتقال آن را به مناطق دیگر به‌علت کمبود کالایی در یک منطقه یا مفاسدی که دارد، ممنوع می‌کند؛ و گاهی به‌دلیل قحطی و گرسنگی و نجات جان مردم در یک منطقه انتقال کالا را به آنجا لازم می‌شمارد؛ گاهی مصلحت را در مصالحه با دشمن و گاهی در جنگ با آنان می‌داند؛ و مانند آن از مصالح بی‌شماری که بدون دخالت حکومت سامان نمی‌یابد. دستور اطاعت از رسول خدا و اولی

الامر در آیه، اشاره به این دسته از احکام است و تردیدی نیست که هر دو گروه از احکام به خدای متعال استناد دارد.

ایشان در تشریح معنای «اطاعت از احکام حکومتی» می‌افزاید:

«لزوم اطاعت از حکومت» صرفاً برای رعایت احکام ثابت اصلی و تحقق آنچه قانونگذار بدان امر کرده یا از آن بازداشته، می‌باشد. اگر این دسته از اوامر و نواهی ثابت شرعی نبود، اطاعت از حکومت واجب نبود. بنابراین، حاکم اگر - مثلاً - دستور می‌دهد که این افراد که مبتلا به بیماری مسری هستند، وارد این شهر نشوند یا خروج اهالی یک منطقه را از آن منطقه منع می‌کند، به‌خاطر حفظ جان مردم از آلوده شدن به آن بیماری است، و در حقیقت با این فرمان قانون الهی را اجرا می‌کند که فرموده: «حفظ نفوس واجب و اضرار به مسلمانان حرام است». از همین قبیل است اگر رهبری مذهبی، مثل میرزای شیرازی استعمال تنباکو را تحریم می‌کند، در واقع به‌منظور «رفع یا دفع سلطه کفار از مسلمانان و گسترش نفوذ سیاسی و اقتصادی آنان» و «لزوم نفی سبیل کافران بر مؤمنان» یا به‌خاطر «حرمت یاری کفار برای تسلط بر سرزمین‌های اسلامی و تمهید اسباب و مقدمات» آن است.

خلاصه، احکام حکومتی مستقلاً و بدون ارتباط با احکام ثابت شرعی، اعم از اولیه و ثانویه، صادر نمی‌شوند. بلکه به‌منظور تحقق و امتثال احکام اصلی صادر می‌گردند. به‌گونه‌ای که اگر خود مردم بدانند که به‌خاطر آلودگی به بیماری مسری نباید وارد شهر شوند یا از شهر خود خارج گردند، یا نباید در این برهه از زمان تنباکو استعمال نمایند، بر آنان واجب است. البته غیر از حکومت کسی حق ندارد کسانی را که اطلاع از لزوم انجام دادن این امور ندارند، به این‌گونه امور الزام نماید، چون الزام به چنین اموری شأن حکومت است، حکومتی که شرع مقدس به‌خاطر تأمین همین جهات، اطاعت از او را واجب گردانیده است. زیرا اگر حکومت نسبت به این‌گونه امور اهمال کند و به مردم واگذار شود تا هر کس بر اساس تشخیص خود بدان اقدام کند یا ترک نماید، مفسد بزرگی بروز می‌کند و مصالح فراوانی تفویت می‌گردد. فرق میان حاکم و دیگران در خصوص احکام مرتبط با مصالح عامه، در همین نقطه است و آن اینکه اگر موضوع احکام اولیه‌ای که با مصالح عامه مرتبط است، برای حاکم ثابت شود، همگان را بدان الزام می‌کند و اطاعت بر مردم واجب می‌شود، هر چند آن موضوع برای برخی از مردم ثابت نشده باشد؛ در حالی که غیر حاکم چنین حقی ندارد که دیگران را به انجام یا ترک

کاری وادار نماید و بر دیگران نیز اطاعت از او واجب نیست. از این‌رو، نسبت به اوامر حکومتی، غیر حاکم حق ندارد بگوید: «تشخیص موضوع بر عهده من است و برای من ثابت نشده یا من آن را احراز نکرده‌ام، بلکه اطاعت از حاکم بر او واجب است، حتی اگر حاکم معصوم نباشد» (صافی گلیایگانی، ۱۳۶۳: ۱۱۵-۱۱۷).

بر مبنای این نظریه احکام و قوانین حکومتی، نه در زمره احکام اولیة اسلامند، و نه احکام ثانویه. بلکه سنخ ثالثی از احکام هستند. از این جنبه نظریه مزبور مشابه نظریه دوم است. شاید گفته شود: مخالفت با این دسته از احکام مخالفت با شرع نیست و دارای مجازات اخروی نخواهد بود. اما از این جنبه که هر دو دسته را به خدای متعال مستند دانسته‌اند، مشابه نظریه اول است. یعنی تخلف از احکام حکومتی هم مثل تخلف از احکام اولی و ثانوی خواهد بود و همان آثار را دارد.

۲. بررسی دلایل و مستندات

اینک نوبت آن است که درباره «آثار فرمانبرداری و نافرمانی از احکام، قوانین و مقررات حکومتی» بحث و مقتضای ادله در این زمینه روشن شود.

شکی نیست که فرمانبرداری از احکام شرعی، اعم از اولی و ثانوی ثواب، و نافرمانی آنها عقاب دارد. میزان ثواب و عقاب به درجه اهمیت حکم شرعی بستگی خواهد داشت. اما با توجه به نظرهای مختلفی که نسبت به ماهیت احکام حکومتی و نسبت آنها با شریعت و احکام شرعی ابراز شده است، در این زمینه هم پاسخ یکسانی وجود ندارد، از این‌رو، مراجعه به آیات و روایات و یافتن پاسخ این پرسش ضروری است.

۲.۱. آیات قرآن

۲.۱.۱. دسته اول

در یک دسته از آیات دستور «اطاعت از خدا و رسول» و نهی از «نافرمانی خدا و رسول» به صورت یکجا صادر شده؛ چنانکه در برخی از آنها وعده پاداش اخروی برای اطاعت و وعید عقاب اخروی بر نافرمانی آنها داده شده است (آل عمران: ۳۲، ۱۳۲؛ نساء: ۱۳، ۱۴، ۶۹؛ انفال: ۱، ۲۰، ۴۶؛ فتح: ۱۷؛ مجادله: ۱۳). مفسران در این‌گونه موارد بر این باورند که اطاعت از رسول در حقیقت اطاعت از خدا و نافرمانی او نافرمانی خداست. این دسته از آیات بیانگر احکام و قوانین الهی هستند. اگر رسول خدا دستور اقامه نماز داد، در

حقیقت همان دستور خداوند است که فرمود: «اقیموا الصلاه». اطاعت و نافرمانی از دستور پیغمبر مبنی بر اقامه نماز، چیزی جز اطاعت و نافرمانی امر خدا نیست که فرمود: «نماز را بر پا دارید». این دسته از احکام چون ناظر به احکام حکومتی پیامبر نیست، از موضوع بحث فعلی ما خارج است.

۲.۱.۲. دسته دوم

در یک دسته از آیات دستور «اطاعت از خدا» و «اطاعت از رسول» به صورت جداگانه داده شده که به نظر مفسران، حاکی از دو نوع اطاعت از دو نوع حکم و فرمان است، (حسینی جرجانی، ۱۴۰۴، ج ۱: ۳۲۸؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۷: ۳۸۸) و آثاری بر این اطاعت یا نافرمانی مترتب شده است. این دسته از آیات چون به احکام حکومتی صادرشده از رسول خدا و اولیای امر نظر دارد، به بحث ما ارتباط پیدا می‌کند. از این رو به بررسی این آیات می‌پردازیم.

۱. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا (نساء: ۵۸ - ۵۹).

در این آیه تنها اثری که برای اطاعت از خدا و اطاعت رسول و صاحبان امر و مراجعه به خدا و رسول مترتب شده، «نیکویی و حسن عاقبت» است. صراحت یا ظهوری در ترتب ثواب و عقاب بر اطاعت و عصیان ندارد.

۲. وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ احْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ (مائده: ۹۲).

این آیه با تفاوت اندکی در سوره تغابن هم آمده است (تغابن: ۱۲). در این دو آیه بر رویگردانی از اطاعت رسول خدا، اثر «ضرر به خود» را مترتب کرده، از آنجا که فرموده است: اگر روی برگردانید، بدانید که پیامبر وظیفه‌ای جز ابلاغ دستور خداوند ندارد. کنایه از اینکه ضرر و زیانی متوجه او نیست. البته این احتمال هم دور از ذهن نیست که «واحدروا» ناظر به «مجازات» باشد، نه ضرر دنیوی. از این رو، برخی از علما در ترجمه آیه، جمله «مستحق مجازات خواهید بود» را پس از جمله «اگر روی برگردانید» اضافه کرده‌اند. معلوم می‌شود از آیه این برداشت را دارند که رویگردانی از اطاعت رسول خدا مجازات دارد.

۳. قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَ عَلَيكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَ إِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (نور: ۵۴).

مفاد این آیه هم تقریباً مثل آیه قبلی است که اگر از فرمان پیغمبر سرپیچی کردید، مسئولید، چنانکه پیامبر مسئول اعمال خویش است و اگر اطاعت کنید، هدایت خواهید شد. به قرینه مقابله می‌توان نتیجه گرفت که سرنوشت سرپیچی از فرمان پیغمبر «ضلالت و گمراهی» است.

۴. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تَبْطُلُوا أَعْمَالَكُمْ (محمد: ۳۳).

در آیه پیشین به کسانی که پس از آشکار شدن راه هدایت کافر و مانع راه خدا شدند و با رسول خدا دشمنی کردند، تذکر می‌دهد که کفر آنها به خدا ضرری نمی‌زند و خداوند به‌زودی اعمالشان را باطل می‌گرداند. سپس در آیه مورد بحث به مؤمنان هشدار می‌دهد که از خدا و رسول خدا اطاعت کنید و با سرپیچی از فرامین خدا و دستورات رسول خدا اعمال خود را ابطال نکنید. نتیجه‌ای که در این آیه بر سرپیچی از دستورات پیغمبر مترتب شده، «ابطال اعمال» است. بدیهی خواهد بود که ابطال اعمال به معنای آن است که انسان در روز قیامت بدون اعمال صالح محشور شود و کسی که بدون عمل صالح به پیشگاه الهی رود، عاقبتش معلوم است.

۵. يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ (احزاب: ۶۶).

از این آیه که سرنوشت اهل جهنم را تبیین می‌کند و از حسرت و پشیمانی آنان در روز قیامت سخن می‌گوید، بر می‌آید که اطاعت از فرامین الهی و دستورات پیغمبر موجب می‌شود که انسان از آتش جهنم نجات پیدا کند. چنانکه سرپیچی از آنان سرنوشتی جز آتش جهنم ندارد. اما دقت در آیات قبلی و بعدی نشان می‌دهد که مراد از کسانی که چهره‌هایشان در آتش جهنم دگرگون خواهد شد، کافرانی هستند که اطاعت از آباء و اجداد و رؤسای خود را بر اطاعت از خدا و رسول خدا ترجیح داده‌اند و به خدا و رسول او ایمان نیاوردند، و مورد لعن و نفرین خدای متعال قرار گرفتند (احزاب: ۶۴-۶۵، ۶۷-۶۸). در حالی که بحث ما دربارهٔ مسلمانان و مؤمنانی است که در موردی از فرامین حکومتی حاکم اسلامی سرپیچی کنند.

در عین حال ممکن است از این آیه برداشت شود که چون آنان «اطاعت از خدا و اطاعت از رسول خدا» را به‌عنوان آرزو مطرح کردند، معلوم می‌شود که سبب گرفتاریشان در آتش جهنم «اطاعت نکردن از خدا و رسول او» بوده است، نه «کفر و ایمان نیاوردن».

۲.۱.۳. دسته سوم

دسته دیگری از آیات تنها دستور اطاعت از رسول خدا را داده‌اند که طبعاً غیر از اطاعت خداست. شاید به این دسته از آیات هم در بحث فعلی ما استناد شود. از آن جمله:

۱. قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (آل عمران: ۳۱).

از برخی از روایاتی که در شأن نزول آیه نقل شده است، بر می آید که آیه شریفه در برابر مشرکان، و اهل کتابی نازل شده است که خود را محبوب خداوند قلمداد می کردند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۷۳۴؛ کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۲: ۲۰۷). در این صورت پیام آیه دعوت آنان به پیروی از پیامبر به عنوان رسول خدا و نه رهبر امت اسلامی است. اما گذشته از ظاهر آیه که به تبعیت از اوامر و نواهی پیامبر به عنوان رسول خدا اختصاصی ندارد و از همین رو آیه را ردّ ادعای «حسبنا کتاب الله» دانسته اند (بلاغی، ۱۴۲۰، ج ۱: ۲۷۵)، روایاتی هم نقل شده که آیه شریفه در برابر مسلمانانی است که خود را محبوب خداوند تصور می کردند (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۲: ۱۷؛ کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۲: ۲۰۷) در این صورت تبعیت از پیامبر مطلق است و شامل اوامر و نواهی حکومتی آن حضرت هم می شود.

افزون بر آن، در برخی از روایات برای لزوم تبعیت از پیامبر و اهل بیت آن حضرت، به این آیه استشهاد کرده اند (فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۱: ۳۲۷) در حالی که اطاعت از اهل بیت پیامبر به عنوان امام امت مطرح است، نه صرفاً بیان کننده احکام الهی. البته اگر کسی آیه بعدی «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ...» (آل عمران: ۳۲) را قرینه قرار دهد، شاید پیروی از پیامبر را در آیه مورد بحث هم، مربوط به اوامر و نواهی الهی بداند، نه مطلق اوامر و نواهی آن حضرت.

به هر تقدیر، بر مبنای اینکه آیه شامل پیروی از اوامر و نواهی حکومتی پیامبر هم بشود، تبعیت از رسول خدا را موجب جلب محبت الهی و آمرزش گناهان دانسته است که هم اثر دنیوی و هم اخروی دارد.

۲. وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (نور: ۵۶).

در این آیه نیز «اطاعت از رسول خدا» را در کنار «اقامه نماز» و «پرداخت زکات» قرار داده که موجب جلب رحمت الهی است. از اینکه اطاعت پیامبر در عرض اقامه نماز و پرداخت زکات قرار گرفته است، دست کم سه نکته استفاده می شود:

اول آنکه، «وجوب اطاعت پیامبر» مانند «وجوب اقامه نماز و پرداخت زکات» از احکام اولیه شرع بود و آثار این دسته از احکام را دارد.

دوم آن که، همان گونه که اطاعت از احکام شرع دارای ثواب و سرپیچی از آنها دارای عقاب است، اطاعت از رسول خدا هم ثواب و سرپیچی از دستورهای او عقاب دارد.

سوم آنکه، مقصود از اطاعت رسول خدا، اطاعت از دستورات خدا که توسط پیامبر به مردم ابلاغ می‌شود (مثل اقامه نماز و پرداخت زکات نیست) بلکه منظور فرمان‌هایی است که پیامبر به‌عنوان رهبر امت اسلامی صادر می‌کند. اطاعت از فرمان‌های حکومتی پیامبر مثل اطاعت از احکام شریعت و دستورات خدای متعال است (رک: راوندی، ۱۴۰۵، ج ۱: ۲۱۲؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵: ۱۵۷) حتی زمخشری آیه مورد بحث را عطف به آیه پیشین «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا ...» (نور: ۵۴) دانسته و تکرار اطاعت از رسول را «تأکید وجوب» آن قلمداد کرده است. اگر ما در آن آیه اطاعت از رسول را اطاعت از اوامر حکومتی ایشان بدانیم که می‌دانیم، اینجا هم تأکید همان مطلب است.

این آیه از بهترین آیاتی است که در بحث فعلی ما مورد استناد قرار می‌گیرد و امر به اطاعت (اطیعوا) را نشان می‌دهد که اطاعت از دستوره‌های حکومتی رسول خدا مثل اقامه نماز و پرداخت زکات واجب است و انجام دادن یا ترک آن آثار دنیوی و اخروی دارد؛ صرف‌نظر از اینکه موجبات جلب رحمت الهی را نیز فراهم می‌کند. البته آیه دیگری در قرآن هست که اطاعت رسول خدا را اطاعت خدا دانسته است:

۳. «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا» (نساء: ۸۰). ممکن است ظاهر آیه ناظر به اطاعت از پیامبر به‌عنوان فرستاده خدا و صرفاً در قلمرو اوامر و نواهی الهی باشد، اما دستور اطاعت مطلق از پیامبر، آن هم در برابر منافقان که تصور می‌کردند، دستورات الهی آنان را بس است و می‌توانند به حاکمان جائز مراجعه کنند و به مراجعه به رسول خدا نیازی ندارند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴: ۴۰۴) همچنین تشبیه این آیه به آیه «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول...» از سوی برخی مفسران (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳: ۱۰۰) نشانه اعم بودن اطاعت از پیامبر در همه اوامر و نواهی ایشان است و فرامین حکومتی رسول خدا را نیز شامل می‌شود. به‌علاوه، اطاعت از پیامبر در اوامری که از جانب خدا ابلاغ می‌کند، مثل «اقیموا الصلاه و اتوا الزکاه» حتماً اطاعت خدا بوده و نیازی به گفتن ندارد. نیازمند تذکر آن است که مردم بدانند اطاعت از دستورات پیامبر به‌عنوان رهبر جامعه، مثل اطاعت از خداست.

۲.۱.۴. دسته چهارم

دسته چهارم آیاتی است که در آنها سخن از نافرمانی یکی از پیامبران الهی مطرح شده است. از آن جمله:

يَوْمَئِذٍ يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ عَصَا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَ لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا
(نساء: ۴۲).

رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنِ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ
رَّحِيمٌ (ابراهیم: ۳۶).

نخستین آیه درباره کافرانی است که در برابر رسول خدا سرکشی کردند. گرچه برخی از مفسران سرپیچی از فرامین رسول خدا را در آیه «سرپیچی از فرامین حکومتی آن حضرت تفسیر کرده‌اند، نه نافرمانی از احکام شریعت» که در نتیجه اختصاصی به کافران ندارد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴: ۳۵۷). در برخی روایات هم آیه شریفه مربوط به مسلمانانی دانسته شده است که از فرمان پیغمبر سرپیچی و خلافت علی (ع) را غصب کرده‌اند (بروجردی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۷۲). اما به نظر نگارنده با صرف نظر کردن از روایت فوق، آیه به کافرانی مربوط است که به پیامبر ایمان نیاوردند و از آن حضرت نافرمانی کردند و بعید است شامل مسلمانانی شود که در یک یا چند مورد از فرامین پیغمبر سرپیچی کرده‌اند.

اما آیه دوم درباره حضرت ابراهیم آمده که از زبان وی در قرآن نقل شده است که هر که از من پیروی کند، از من است و هر که نافرمانی مرا بکند، تو آمرزنده مهربانی. از این آیه استفاده می‌شود که سرپیچی از دستورات پیامبر خدا گناه است، و گرنه فعلی که گناه نباشد، به آمرزش از جانب خدای متعال نیاز ندارد.

آیات دیگری هم وجود دارد که از ایستادگی و سرکشی فرعون در برابر حضرت موسی (زمانی که او را به توحید و رها کردن بنی اسرائیل فرا می‌خواند) و از سرنوشت شوم سرکشی سخن گفته‌اند (مزمّل: ۱۶؛ نازعات: ۲۱، ۲۵) که ارتباطی به بحث ما ندارند.

۲.۲. جمع بندی آیات

از برخی از آیات فوق استفاده شد که نافرمانی رسول خدا مانند زیر پا نهادن احکام الهی مثل اقامه نماز و پرداخت زکات، دارای آثار دنیوی و اخروی است. پس نمی‌توان گفت: «تخلف از دستورات حکومتی پیامبر، تنها از دست دادن مصلحت یا گرفتار شدن به مفسده‌ای است که در متعلق دستور پیامبر می‌باشد. مثلاً اگر رسول خدا فرمان داد که

با سپاه اسلام حرکت کنید، آنان که اطاعت کردند، مصلحتی را که همراهی با سپاه داشته احراز کردند، و آنان که سرپیچی نمودند، تنها آن مصلحت را از کف داده یا گرفتار مفسدهٔ عدم همراهی با سپاه شدند. اطاعت از فرمان پیغمبر دارای ثواب اخروی و تخلف از فرمان او دارای عقاب اخروی نیست». پس تخلف از احکام، قوانین و مقررات حکومتی گناه و موجب فسق در دنیا و عذاب در آخرت است.

اما نکتهٔ شایان توجه آن است که در آیاتی که دلالتشان را در این مفاد پذیرفتیم، تنها سخن از «اطاعت پیامبر» بود، نه هر حاکمی؛ نهایت آنکه جانشینان معصوم ایشان هم به دلیل وجود روایاتی که برای آنان مثل رسول خدا دارای مقام امامت و رهبری جامعه را قائل شده‌اند و هم به دلیل «وحدت ملاک» همین حکم را دارند، اما حاکمان غیرمعصوم چنین جایگاهی ندارند که تخلف از دستوراتشان موجب فسق شده و دارای عذاب اخروی باشد. مثلاً عدم همراهی فرماندهٔ سپاه اسلام و منصوب رسول خدا در جنگ، به علت آنکه تخلف از فرمان پیغمبر شمرده می‌شود، گناه است. اما معلوم نیست تخلف از فرمان فرمانده هم تخلف از فرمان پیغمبر، گناه و دارای عقاب اخروی باشد. همچنین تخلف از فرمان امیر مؤمنان در نصب مالک اشتر به ولایت مصر و نپذیرفتن این فرمان گناه است، اما تخلف از برخی دستورات مالک اشتر چطور؟

بدیهی است که اگر تخلف از فرمان مالک، تخلف از فرمان امیر مؤمنان باشد، همان حکم را دارد، ولی اگر کسی بعد از قبول ولایت امیر مؤمنان و پذیرش زمامداری مالک اشتر به‌عنوان والی مصر، به هر دلیل و بهانه‌ای از یکی از دستورات مالک سرپیچی کند، آیا مرتکب گناه شده و فاسق و روز قیامت مستحق مجازات الهی است، یا فقط تخلفی کرده که مجازات دنیوی دارد؟ گرچه سرپیچی از فرمان شخص منصوب از طرف پیغمبر یا امام معصوم تخلف محسوب می‌شود، سخن در این است که این تخلف «گناه» خواهد بود یا خیر؟

به نظر می‌رسد هر جا تخلف از فرمان شخص منصوب پیامبر و امام معصوم عرفاً تخلف از پیامبر و امام باشد، گناه است، اما هر جا این تخلف، تخلف از فرمان پیغمبر و امام نباشد، بلکه تخلف از فرمان کارگزار آنان باشد، معلوم نیست گناه باشد و آثاری که در آیات فوق بر تخلف از فرمان پیغمبر مترتب شده است، بر تخلف از کارگزار ایشان هم مترتب شود.

۲.۳. روایات

در روایات هم چند دستهٔ مرتبط با موضوع وجود دارد. در برخی از روایات اطاعت از

رسول خدا، اطاعت خدا و تخلف از فرمان او، تخلف از فرامین الهی شمرده شده، چنانکه برخی روایات اطاعت علی (ع) و فرزندان معصوم ایشان را اطاعت رسول خدا (ص) و سرپیچی از دستورات آنان را سرپیچی از فرامین رسول خدا توصیف کرده‌اند. یک نمونه از این دسته روایات:

رسول خدا (ص) فرمود: «أیها الناس! مَنْ عَصَى عَلِيًّا فَقَدْ عَصَانِي، وَ مَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَ مَنْ أَطَاعَ عَلِيًّا فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ، يَا أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ رَدَّ عَلِيَّ فِي قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ فَقَدْ رَدَّ عَلِيَّ، وَ مَنْ رَدَّ عَلِيَّ فَقَدْ رَدَّ عَلِيَّ اللَّهُ فَوْقَ عَرْشِهِ، يَا أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ اخْتَارَ عَلِيَّ إِمَامًا فَقَدْ اخْتَارَ عَلِيَّ نَبِيًّا، وَ مَنْ اخْتَارَ عَلِيَّ نَبِيًّا فَقَدْ اخْتَارَ عَلِيَّ اللَّهَ رَبًّا، يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ عَلِيًّا سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحْجَلِينَ وَ مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَلِيُّهُ وَلِيِّي وَ وَلِيِّي وَلِيُّ اللَّهِ، وَ عَدُوُّهُ عَدُوِّي» (حر عاملی، ۱۴۱۷، ج ۳: ۴۲).

از این روایت و روایات مشابه دیگر (شیخ مفید، ۱۴۱۳، ج ۱: ۲۶۰) بر می‌آید که اطاعت از رسول خدا (ص) و ائمه هدی (ع) «اطاعت شرعی» و تخلف از فرامین آنان «گناه» و موجب «فسق» و «استحقاق عقاب» در آخرت است. معلوم می‌شود که از روایات مطالبی فراتر از آنچه از آیات قرآن استفاده شد، به دست نمی‌آید. بنابراین به بحث تفصیلی درباره روایات مربوط به اطاعت از پیامبر و ائمه لزومی نیست.

آنچه نیازمند بررسی خواهد بود حکم اطاعت از کارگزاران غیرمعصوم آنان در عصر حضور و فقیهان منصوب از طرف ایشان در زمان غیبت و در مراحل بعدی ولایت مؤمن عادل و حتی مؤمن فاسق است. روایات قابل استناد و بررسی در این زمینه، انگشت‌شمارند. در عین حال به روایاتی می‌پردازیم که شاید در این بحث به آنها استناد شود.

۲.۳.۱. دسته اول: رد حکم حاکم، رد حکم امام

در روایت مقبوله عمر بن حنظله (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱۴: ۶۵۱) از امام صادق (ع) درباره دو نفر از شیعیان که با یکدیگر درباره بدهی یا سهم‌الارث به نزاع برخاسته‌اند و نزد قاضی یا سلطان می‌روند، پرسیده شده که مراجعه به آنان حلال است یا حرام؟ امام (ع) مراجعه به طاغوت و پذیرش حکم او را، هرچند انسان به حق خویش برسد، ناروا دانسته و چنین شخصی را مشمول آیه شریفه شمرده‌اند که «در حالی که به آنان دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند، برای صدور حکم نزد او می‌روند!»

سپس راوی می‌پرسد: پس در چنین مواردی چه کنند؟

امام پاسخ می‌دهد:

«ببینید در میانتان چه کسی سخن ما را نقل می‌کند و در حرام و حلال ما نظر می‌دهد و احکام ما را می‌داند، به حکمیت او رضایت دهید، زیرا من او را بر شما حاکم قرار دادم، پس اگر بر اساس حکم ما حکم کرد و از او پذیرفته نشد، بدون شک حکم خدا خفیف شمرده شده و ما را رد کرده و کسی که ما را رد کند، خدا را رد کرده و چنین کسی در مرز شرک به خدا قرار گرفته است».

شاید مهم‌ترین حدیثی که در این بحث قابل استناد باشد، همین است. در این حدیث «نپذیرفتن حکم» فقیه‌ای که احکام خدا را می‌داند و (بنا بر دلالت حدیث بر حاکمیت سیاسی فقیه‌های عادل) در امور اجتماعی و سیاسی باید به او مراجعه کرد، در حکم نپذیرفتن حکم امام معصوم و مساوی با نپذیرفتن حکم خدا دانسته شده است. پس کسی که از حکم قضایی یا حکومتی فقیه عادل سرپیچی کند، در حقیقت از حکم قضایی و حکومتی امام معصوم سرپیچی کرده و مرتکب گناه بزرگی در حد شرک به خدا شده است. گناهی در این حد، موجب فسق در دنیا و مجازات در آخرت خواهد بود.

نقد و بررسی

با فرض پذیرش اعتبار سندی و قبول دلالت حدیث بر حاکمیت سیاسی فقیه‌های عادل، پیامد یادشده در روایت مربوط به سرپیچی از آن دسته احکام قضایی و ولایی است که منطبق بر حکم امام معصوم باشد، نه هر حکمی.

مقصود از انطباق حکم فقیه بر حکم ما (حَکَمَ بِحُكْمِنَا) چیست؟ درباره این جمله

چند احتمال به نظر می‌رسد:

۱. حکمی که او صادر می‌کند، در جهت اجرا و تحقق حکمی از احکام الهی بوده و در حقیقت تنفیذ یک حکم کلی شرعی مثل اجرای حد یا قصاص شخص جانی، یا دادن مالی به شاکی بر اساس بیّنه باشد. در این فرض حکم صادرشده در حقیقت همان حکم شرعی است، نه حکمی در عرض احکام شرعی الهی.

مخالفت با حکم قضایی یا ولایی فقیه عادل چون در حقیقت مخالفت با شرع است، نه مخالفت با وی، طبعاً گناه و موجب فسق در دنیا و عذاب در آخرت است. اما موضوع بحث، این دسته از احکام صادرشده نیست. پس مفاد حدیث به یک معنا اصلاً ناظر به قوانین و مقررات حکومتی مصطلح نیست.

۲. حکمی که صادر می‌کند، بر اساس موازین قضایی و ولایی باشد، نه لزوماً حکمی در جهت اجرا و تحقق حکمی از احکام الهی. به عبارت دیگر، حکم صادر شده منطبق بر شرع و مطابق با آن باشد. صرف اینکه مخالف با شرع نیست، کفایت نمی‌کند. بنابراین احتمال دایره «اطاعت شرعی» و «نافرمانی شرعی» از احکام حاکم نسبت به احتمال اول توسعه پیدا می‌کند. یعنی علاوه بر اینکه اطاعت از «احکام ولایی و قضایی فقیه عادل که در راستای تحقق احکام ثابت شرعی و در حقیقت تنفیذ آن احکام است» اطاعت شرعی است، اطاعت از احکام حکومتی و قضایی او که تنفیذ آنها شمرده نمی‌شود، ولی منطبق بر آنهاست، هم اطاعت شرعی است و نافرمانیش همان پیامدها را دارد. گفتنی است بر مبنای این احتمال، تنها مخالفت با احکام منطبق بر شرع چنین پیامدی دارد، نه همه احکام حکومتی و همه قوانین و مقررات که معمولاً با ملاک «عدم مخالفت با شرع» تصویب و به اجرا گذاشته می‌شود.

۳. همین که حکم از یک مقام صالح و منصوب امام (ع) صادر شده، کافی است تا چنین اثری داشته باشد. چون فقیه عادل از جانب امام معصوم به این مقام و منصب برگزیده شده، حکم او لازم‌الاتباع و تخلف از حکم او، گناه بزرگی است. صرف‌نظر از اینکه حکم صادر شده چه حکمی باشد، حکمی در راستای اجرای حکم ثابت شرعی یا حکم موقت حکومتی. بر مبنای این احتمال، البته تخلف از قوانین و مقررات حکومتی و قضایی گناه است، زیرا تنها ملاک آن خواهد بود که حکومت، مورد رضایت شرع مقدس باشد، نه بیشتر. لزومی ندارد انطباق یکایک احکام حکومت بر شرع احراز شود تا مخالفتش دارای چنین پیامدی باشد. بر مبنای این احتمال، اطاعت از همه احکام ولایی و قضایی و همه قوانین و مقررات دولتی اطاعت شرعی و زیر پا نهادنش گناه است. تفاوت این احتمال با احتمال سوم در «ملاک» گناه بودن تخلف است. بنا بر احتمال اول ملاک معصیت، «نافرمانی حکم خدا» بوده، و بر مبنای احتمال سوم، ملاک معصیت، «نافرمانی حاکم منصوب از طرف شرع» است. هرچند به یک معنای عام ملاک در هر دو یکی و آن «نافرمانی از حکم ثابت شرعی» است.

به نظر نگارنده در میان احتمالات سه‌گانه نسبت به معنا و مفهوم «حَکَمَ بِحُكْمِنَا» احتمال نخست اقوی است. قرآینی هم بر این مدعا وجود دارد:
قرینه یکم، تناسب میان «پیامد تخلف» از حکم فقیه عادل در روایت یعنی (تخفیف حکم خدا و شرک به خدا) با احتمال.

این پیامد بزرگ مربوط به نافرمانی از آن دسته از احکام حکومتی است که در حقیقت اجرای حکم الهی‌اند، مثل اجرای حدود، قصاص، دستور جهاد و مانند آن؛ نه قوانین و مقررات عادی که در هر جامعه‌ای برای بهبود زندگی اجتماعی وضع می‌شود. التزام به اینکه «مخالفت با قوانین راهنمایی و رانندگی» و قوانین عرفی دیگر «استخفاف حکم خدا» و «شرک به خدا» باشد، بسیار دشوار و ناپذیرفتنی است، مگر آنکه «نقض قوانین و مقررات راهنمایی و رانندگی» از سوی فرد یا افراد به‌گونه‌ای درآید که عرفاً «اختلال نظام» یا «مخالفت با فقیه عادل» باشد، در این صورت البته گناه است، چون اختلال نظام و مخالفت با فقیه عادل (نه احکام او) به حکم اولی شرعی حرام است. ولی باید توجه داشت که حرمت در چنین مواردی بر عناوین «اختلال نظام» و «ضدیت با حکومت دینی و ولی فقیه» مترتب می‌شود، نه صرفاً بر نقض قوانین و مقررات راهنمایی و رانندگی؛ گرچه گاهی عنوان «نقض قوانین و مقررات راهنمایی» با آن عناوین متحد می‌شود.

قرینه دوم، مورد روایت که مربوط به «ارث» و «دین» است و شرع در این دو مورد حکم دارد. قاضی در نزاع میان دو نفر در موضوعات یادشده بر اساس حکم الهی قضاوت می‌کند. اصولاً روایت مربوط به آن دسته از احکام قضایی و ولایی است که در جهت تحقق و تنفیذ احکام الهی باشد، نه هر حکم قضایی و ولایی؛ قهراً پیامد یادشده هم در ارتباط با این دسته از احکام قضایی و حکومتی است.

۲.۳.۲. دسته دوم: امر و نهی کارگزاران، امر و نهی امام

امام علی (ع) در نامه خود به مردم مصر در هنگام اعزام مالک اشتر نخعی به ولایت آن دیار نوشت:

«من بنده‌ای از بندگان پروردگار را به سوی شما فرستادم که در روزهای نگرانی نیارآمد و در ساعات ترس از دشمن، هراس به خود راه ندهد. کسی که بر آدم‌های فاجر از آتش سوزانده‌تر است و او مالک بن حارث مدحج می‌باشد. پس گوش بدو سپارید و فرمانش را در آنچه مطابق با حق است، اطاعت نمایید که او شمشیری از شمشیرهای الهی است که تیزی آن کند نشود و زدن آن بی‌اثر نگردد. بنابراین اگر به شما فرمان داد که به سوی دشمن بروید، روانه شوید و اگر گفت نروید، در جای خود بمانید که او نه بر کاری بی‌باکی کند و نه باز می‌ایستد و نه پس آید و نه پیش رود، مگر آنکه از من دستور بگیرد» (نهج البلاغه: نامه ۳۸).

بر اساس این دستور پیروی از فرامین مالک اشتر واجب بود. معلوم می‌شود امر کارگزار امر امام (ع) و اطاعتش واجب و نافرمانی از آن حرام و گناه است. با آنکه مالک معصوم نبود، حکم او حکم امام بوده است و همان آثار را دارد.

در منابع اهل سنت هم روایتی به رسول خدا نسبت داده شده است که حضرت فرمود: «هر که امیر مرا پیروی کند از من پیروی کرده و هر که از امیر من سرپیچی کند، از من سرپیچی کرده است» (مسلم، ج ۳: ۱۴۶؛ به نقل از منتظری، ۱۴۰۸، ج ۱: ۷۷۹).

نقد و بررسی

اولاً، امام (ع) اطاعت از اوامر مالک را مقید کرده به «فیما طابَقَ الْحَقَّ» یعنی اطاعت از کارگزار غیرمعصوم مشروط است نه مطلق.

ثانیاً، با توجه به تعبیری که امام درباره مالک به کار برده، اطاعت از مالک اطاعت از امام (ع)، و تخلف از دستورات او تخلف از دستورات امام بوده است و همان آثار را دارد. هیچ‌یک از کارگزاران امام جایگاه مالک را نداشت و چنین تعبیری درباره آنان نقل نشده است. اینکه او بدون اذن من اقدامی نمی‌کند، از اختصاصات مالک است. طبعاً فرمانبرداری از چنین کارگزاری واجب شرعی و نافرمانی او حرام و گناه خواهد بود. اما از این بیان استفاده نمی‌شود که فرمانبرداری و نافرمانی از هر حاکم غیرمعصومی آثار فرمانبرداری و نافرمانی از معصوم را دارد.

ثالثاً، از تعبیر امام بر می‌آید که موضوع سخن، دستور مالک برای جنگ و جهاد است که موضوع روز و مبتلابه آن روز امام در مصاف با معاویه و لشکر شام بود و اساساً امام مالک را برای بسیج مردم مصر به‌منظور جنگ با شامیان اعزام کرد. از خصوصیات هم که امام برای مالک بر می‌شمارد، همین مطلب استفاده می‌شود. گویا سخن از اوامر و نواهی مالک در موضوع جنگ و جهاد است. پیشتر یادآور شدیم که آن دسته از اوامر و نواهی حاکم که در جهت تحقق حکمی از احکام الهی مثل وجوب جهاد باشد، موضوعیت ندارد و اطاعت و نافرمانی از حاکم، در حقیقت اطاعت و نافرمانی از احکام الهی است و قهراً اطاعت آنها اطاعت شرعی و نافرمانی از آنها هم گناه است. از این بیان نمی‌توان نتیجه گرفت که اطاعت از همه اوامر و نواهی حاکم، اطاعت شرعی و تخلف از آنها معصیت است.

اما روایات اهل سنت که دستور اطاعت مطلق از امرا و حکام را داده‌اند (منتظری، ۱۴۰۸، ج ۱: ۷۷۹) افزون بر ضعف سندی، با اصول و موازین سازگار نیست. اینکه رسول

خدا به طور مطلق اوامر و نواهی امرای خود را اوامر و نواهی خود بشمارد، با آنچه از ایشان و ائمه هدی نقل شده است که «از امرایی اطاعت کنید که بر اساس کتاب خدا و سیره و سنت رسول خدا رفتار می‌کنند، (منتظری، ۱۴۰۸، ج ۱: ۷۷۹-۷۸۰) یا از امرای عادل اطاعت کنید» سازگار نیست.

احتمال دیگر آن است که «ی» در کلمه «امیری» یای نسبت باشد، یعنی از امیری که من نصب کردم اطاعت کنید، نه از هر امیری که با قهر و غلبه بر شما مسلط شده است.

۲.۳.۳. دسته سوم: امام و گذشت از لغزش مردم

در رساله حقوقی که از امام سجاد (ع) نقل شده، درباره حق مردم بر سلطان آمده است: «اما حق رعیت تو بر سلطان آن است که بدانی که آنان به خاطر قدرت تو و ضعف ایشان رعیت شده‌اند و وظیفه نگهبانیشان بر عهده تو نهاده شده است، پس لازم است درباره آنان عدالت ورزی و بر ایشان مانند پدری مهربان باشی و نادانیشان را ببخشی و در مجازاتشان عجله نکنی ...» (صدوق، ۱۳۷۶، ج ۲: ۵۶۷).

شبهه این سخن از علی (ع) به مالک اشتر نیز نقل شده است (نهج البلاغه: نامه ۵۳). از اینکه یکی از حقوق مردم بر حکومت آن است که از لغزش‌های عمدی و سهوی مردم در گذرد، معلوم می‌شود که مقصود تخلفاتی است که مردم در ارتباط با وظایف اجتماعی خود در قبال حکومت مرتکب می‌شوند، نه تخلفاتی که جنبه شخصی دارند و احیاناً گناه است. اگر تخلفات اجتماعی گناه باشد، حاکم نمی‌تواند از آنها بگذرد، زیرا شخص مستحق عقاب اخروی است. در نتیجه، تخلف از قوانین و مقررات اجتماعی تنها جرم است، نه گناه. جرم است که حکومت می‌تواند از مجازات آن بگذرد، نه گناه که مجازات آن در آخرت بر عهده خدای متعال است.

نقد و بررسی

توصیه به عفو و بخشش تخلفات مردم از سوی حاکم، با «نهی گناه بودن» آنها تلازمی ندارد. زیرا ممکن است نافرمانی از قوانین و مقررات حکومتی دارای دو حیثیت باشد، هم دنیوی و هم اخروی؛ به این معنا که هم دارای مجازات دنیوی و هم عقاب اخروی باشد. توصیه به عفو مردم از سوی حاکم، دلیل بر آن نیست که تخلف حتماً جرم است و گناه نیست. شاید شرعاً گناه هم باشد و حاکم تنها جنبه جرم بودن را عفو کند و از مجازات

شخص در دنیا بگذرد. از این سخن امام استفاده نمی‌شود که تخلف از احکام حکومتی و قوانین و مقررات اجتماعی گناه نیست، گرچه گناه بودن آن را هم اثبات نمی‌کند.

۲.۳.۴. دسته چهارم: اطاعت، حق حکومت

روایاتی وجود دارند که اطاعت از حاکم را حق او و متقابلاً تکلیف مردم دانسته‌اند (نهج‌البلاغه: خطبه ۳۴). مفاد و مضمون این نوع از روایات ناظر به این حقیقت است که هر حکومتی برای انجام دادن وظایف و تعهداتی که بر عهده دارد، نیازمند همراهی مردم است که یکی از مظاهر آن اطاعت از تصمیمات و قوانین و مقررات حکومتی خواهد بود. این معنا به حکومت‌های دینی هم اختصاص ندارد. اصولاً لازمه جعل حق حاکمیت برای فرد یا افرادی، لزوم اطاعت از آنان از سوی مردم است والا جعل آن حق لغو خواهد بود. بنابراین حق اطاعتی که حکومت بر عهده مردم دارد، با شرعی بودن اطاعت هیچ تلازمی ندارد. حتی اگر اطاعت از حکومت، اطاعت شرعی هم باشد، باز هم دلیل بر آن نیست که نافرمانی از حکومت گناه است. زیرا شاید فرمانبرداری از حکومت مستحب و دارای ثواب باشد، اما ترک این مستحب گناه نباشد.

افزون بر آن، علی (ع) در مواردی که از آثار و پیامدهای رعایت یا عدم رعایت حقوق متقابل مردم و حکومت سخن گفته‌اند، سخنی از آثار اخروی و مجازات در قیامت به‌میان نیاورده‌اند و صرفاً از آثاری سخن گفته‌اند که به زندگی اجتماعی در دنیا مربوط است. «وقتی چنین کردم بر خداست که به شما نعمت دهد و بر شماست که از من اطاعت کنید. و از فرمان من سرپیچی ننمایید و در کاری که من صلاح می‌دانم کوتاهی نکنید. و سختی‌هایی را که در راه حق است، تحمل نمایید و اگر شما این حقوق را درباره من رعایت نکنید، کسی نزد من خوارتر از کجرفتار شما نخواهد بود. او را کیفر سخت و بزرگ می‌دهم و راه نجاتی پیش من برایش نیست» (نهج‌البلاغه: نامه ۵۰ و خطبه ۲۱۶).

۲.۳.۵. دسته پنجم: عقوبت پیمان‌شکنی

روایات دیگری وجود دارند که از اهمیت وفاداری به بیعت با امام و حق امام شمردن آن بر عهده مردم و عقوبت بیعت‌شکنی سخن می‌گویند (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱: ۴۰۵). واضح است که این دسته از روایات از حریم بحث فعلی خارج است. چون موضوع آنها «وفاداری به بیعت» و «بیعت‌شکنی» بوده و غیر از «فرمانبرداری و نافرمانی مدنی» است

که بعد از پذیرش اساس حکومت و بیعت با امام خواهد بود. اگر بیعت شکنی گناه باشد و عقوبت اخروی در پی داشته باشد، دلیل بر گناه بودن نافرمانی مدنی نیست.

۲.۳.۶. دسته ششم: جایگاه رفیع امام و اطاعت از وی

روایات متعددی وجود دارند که امام را «ولی الله» (ابن شعبه حرّانی، ۱۴۰۴: ۲۵۴)، کسی که «خداوند به او ولایت بخشیده» (شیخ مفید، به نقل از منتظری، ۱۴۰۸، ج ۲: ۷۷۷)، «اطاعتش را خدا واجب شمرده» (ابن شعبه حرّانی، ۱۴۰۴: ۲۵۴)، اطاعت از امام را «نظام الاسلام» (شیخ مفید، به نقل از منتظری، ۱۴۰۸، ج ۲: ۷۷۷)، «ذروه الامر و سنامه و مفتاحه و باب الاشياء و رضا الرحمن» (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱: ۱۸۵)، «برترین عامل تقرب به خدا» (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱: ۱۸۵) توصیف کرده‌اند و نافرمانی او را «نافرمانی خدا و رسول» (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱: ۱۸۱) و «مرگ جاهلیت» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۹: ۳۳۱) خوانده‌اند که نشان می‌دهد جایگاه حاکم اسلامی و اوامر و نواهی او مثل جایگاه پیامبر و اطاعت و نافرمانی از او، اطاعت و نافرمانی از پیامبر است.

نقد و بررسی

در این گونه از روایات شواهد و قراین کافی وجود دارد که مقصود از امام، امام معصوم است. از مقاماتی که برای امام برشمرده‌اند، کاملاً گویاست که از اختصاصات امام معصوم است و نمی‌توان احکام آن را به غیرمعصوم گسترش داد. برخی از آنچه اهل سنت نقل کرده و حتی اطاعت از سلطان را اطاعت از خدا دانسته‌اند (صدوق، ۱۳۷۶: ۳۳۸)، از نظر سندی اعتمادناپذیرند و چه بسا از سوی جاعلان حدیث برای توجیه خلفای جائر جعل شده باشد. به‌ویژه در زمان حاکمیت امویان، گروهی از حاکمان اموی به جانشینی رسول خدا قانع نبودند و خود را جانشین خدا (خلیفه‌الله) در زمین می‌دانستند و برای خود حتی مقامی فراتر از رسول خدا قائل بودند!

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

از مجموع آیات و روایات، در زمینه «فرمانبرداری و نافرمانی از پیامبر و جانشینان معصوم آن حضرت» می‌توان به نتایج ذیل دست یافت:

۱. تخلف از فرمان پیامبر و امام معصوم گناه و موجب فسق در دنیا و مجازات در آخرت است.
۲. اما نسبت به قوانین و مقررات حکومت مشروع غیرمعصوم، چنانکه سرپیچی از آنها

عرفاً تخلف از پیامبر و امام معصوم باشد، گناه است و آثار گناه را دارد. اما اگر صرفاً سرپیچی از قوانین و مقرراتی شمرده شود که جنبه عرفی دارد، نه تخلف از شرع و پیامبر و امام معصوم، گناه نیست، هر چند تخلف و دارای مجازات دنیوی باشد.

۳. نکته پایانی آنکه اگر تخلف از قوانین و مقررات حکومت مشروع عرفاً «اختلال نظام اجتماعی»، «اضرار به غیر» یا «مخالفت عملی با اصل و اساس حکومت دینی» باشد، به دلیل حرمت عناوین سه‌گانه فوق، «تخلف از قوانین و مقررات» هم ممنوع خواهد بود. با این توضیح که ملاک حرمت و ممنوعیت، «اختلال نظام اجتماعی»، «اضرار به غیر» و «مخالفت با اساس حکومت دینی» است، نه «تخلف از قوانین و مقررات حکومتی» که به‌خودی خود گناه نیست.

منابع

- [۱]. قرآن کریم
- [۲]. نهج البلاغه.
- [۳]. ابن بابویه، محمدبن علی (۱۳۶۲ ش). *خصال*، تصحیح: غفاری، علی اکبر، چاپ اول، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- [۴]. بروجردی، سید محمد ابراهیم (۱۳۶۶ ش). *تفسیر جامع*، چاپ ششم، تهران، انتشارات صدر.
- [۵]. بلاغی نجفی، محمد جواد (۱۴۲۰ ق). *آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن*، قم، بنیاد بعثت.
- [۶]. حر عاملی، محمدبن حسن (۱۴۲۵ ق). *اثبات الهداة بالانصوص والمعجزات*، چاپ اول، بیروت، انتشارات اعلمی.
- [۷]. حرانی، ابن شعبه حسن بن علی (۱۴۰۴ ق). *تحف العقول*، تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ دوم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- [۸]. حسینی جرجانی، سید امیر ابوالفتوح (۱۴۰۴ ق). *آیات الاحکام*، تحقیق: میرزا ولی‌الله اشراقی سرابی، چاپ اول، تهران، انتشارات نوید.
- [۹]. خمینی، امام) سید روح‌الله (۱۳۷۹ ش). *لمحات الاصول*، تقریرات درس آیت‌الله العظمی بروجردی، الطبعة الاولى، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، نشر عروج.
- [۱۰]. _____ (۱۳۷۸ ش). *صحیفه امام*، چاپ سوم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، نشر عروج.
- [۱۱]. _____ (۱۳۷۹ ش). *کتاب البیع*، چاپ اول، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، نشر عروج.
- [۱۲]. _____ (۱۳۷۷ ش). *ولایت فقیه*، چاپ اول، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، نشر عروج.

- [۱۳]. راوندی، قطب‌الدین سعیدبن هبه‌الله (۱۴۰۵ ق). فقه‌القرآن فی شرح آیات‌الاحکام، چاپ دوم، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- [۱۴]. زمخشری، محمود (۱۴۰۷ ق). الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، چاپ سوم، بیروت، دارالکتاب العربی.
- [۱۵]. سیوطی، جلال‌الدین (۱۴۰۴ ق). الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- [۱۶]. شیخ صدوق، محمدبن علی ابن بابویه (۱۳۷۶ ش). *امالی*، چاپ ششم، تهران، انتشارات کتابچی.
- [۱۷]. شیخ مفید، محمدبن محمدبن نعمان (۱۴۱۳ ق). الارشاد فی معرفه حجج‌الله علی العباد، قم، کنگره بزرگداشت شیخ مفید.
- [۱۸]. صافی گلپایگانی، لطف‌الله (۱۳۶۳ ش / ۱۴۰۴ ق). *التعزیر، انواعه و ملحقاته*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- [۱۹]. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۱۷ ق). *المیزان فی تفسیر القرآن*، چاپ پنجم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- [۲۰]. طباطبایی، سید محمد حسین (بی‌تا). *ولایت و زعامت*، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، جمعی از دانشمندان، چاپ دوم، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- [۲۱]. طبرسی، فضل‌بن حسن (۱۳۷۲ ش). *مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن*، چاپ سوم، تهران، انتشارات ناصرخسرو
- [۲۲]. فیض کاشانی، ملامحسن (۱۴۱۵ ق). *تفسیر الصافی*، تحقیق حسین اعلمی، چاپ دوم، تهران، انتشارات الصدر
- [۲۳]. کاشانی، ملافتح‌الله (۱۳۳۶ ش). *تفسیر منهج‌الصادقین فی الزام‌المخالفین*، تهران، کتابفروشی محمد حسن علمی.
- [۲۴]. کلینی، محمدبن یعقوب بن اسحاق (۱۴۲۹ ق). *کافی*، چاپ اول، قم، دارالحدیث.
- [۲۵]. مجلسی، محمد باقر بن محمدتقی (۱۴۰۳ ق). *بحار‌الأنوار*، چاپ دوم، بیروت، دار‌الإحیاء التراث العربی.
- [۲۶]. منتظری، حسینعلی (۱۴۰۸ ق). *دروس فی ولایة‌الفقیه*، قم، مرکز‌العالمی للدراسات‌الاسلام.
- [۲۷]. نائینی، میرزا محمدحسین غروی (۱۳۸۲ ش)، *تنبیہ‌الأمة و تنزیه‌الملة*، تصحیح و تحقیق سیدجواد ورعی، چاپ اول، قم، بوستان کتاب.